

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال پانزدهم، شماره ۵۵، تابستان ۱۴۰۰

صفحه ۲۵۱ تا ۲۷۰

بررسی تطبیقی نقش تغییرات ساختاری در شکل‌گیری تشکل‌های زنان

در دوره پهلوی‌ها و جمهوری اسلامی ایران

زیبا قهرمانی / دانشجوی دکتری تاریخ (ایران دوره اسلامی)، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

علی اکبر خد ری زاده / استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Khedrizadeh@yahoo.com

مهدی گلجان / استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

این مقاله به بررسی جایگاه تغییرات ساختاری در شکل‌گیری تشکل‌های زنان در دوره پهلوی و انقلاب اسلامی می‌پردازد. فرضیه مقاله این است که با رویکرد تطبیقی، تغییرات ساختاری در دوره پهلوی به گزینشی و دولتی بودن تشکل‌های زنان منجر شده، درحالی که در جمهوری اسلامی امکان تنوع‌گفتمانی در شکل‌گیری تشکل‌های زنان مشهود است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد پهلوی اول و دوم تلاش می‌کرد تا احزاب زنان را به سمت مولفه‌های غیرسیاسی و تحت هدایت معتمدین خود جهت دهی کند. به همین نسبت تشکل‌های زنانه در دوره پس‌انقلاب اسلامی از یک طرف در راستای آرمانها و ارزش‌های اسلامی بوده است و از طرف دیگر علاوه بر تشکل‌های رشد یافته در بستر گفتمان حاکم در کشور، از دل گفتمان‌های غیردولتی همچون سکولاریسم نیز ظهور کرده‌اند. بنابراین به دلیل فضای بازتر سیاسی در جمهوری اسلامی، برعکس دوران پهلوی، تشکل‌های زنان موفق شدند مناصب سیاسی و مدیریتی و حتی پست‌های نمایندگی مجلس و وزارتی را نیز بدست بیاورند. روش تحقیق در این مقاله کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و به شیوه فیش برداری جمع‌آوری شده است.

کلیدواژه: تشکل‌های زنان، پهلوی، جمهوری اسلامی ایران، جنبش‌های اجتماعی جدید

تاریخ تأیید ۱۳۹۹/۹/۱۰

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۴/۱۳

این مقاله برگرفته از رساله دکتری خانم زیبا قهرمانی می‌باشد

مقدمه

اقدامات و برنامه‌های بسیاری در حمایت از حقوق برابر زنان به عنوان آحاد انسانی تحقق یافته، و گفتمان برابری انسانی آنان با مردان در سراسر جهان در ابعاد مختلف توسعه پیدا کرده است. اما بسیاری از حکومت‌ها، خواه اسلامی یا غیر اسلامی از محو کامل تبعیضات گوناگون علیه زنان و حقوق انسانی آنان بازمانده‌اند. زنان ایرانی در طول تاریخ همواره تحت دو نوع سیستم اعمال زور به سر برده و قربانی آن شده‌اند: نخست از سوی حکومت‌های استبدادی و سرکوبگر که همه اقشار و طبقات اجتماعی را مورد استثمار قرار می‌دادند. دوم از سوی مردان که در نقش‌های مسلط به عنوان پدر، همسر و یا برادر آنها را تحت تابعیت کامل قرار می‌دادند. (کولائی و حافظیان، ۱۳۸۲: ۲۳۵) پس از انقلاب مشروطه، برای نخستین بار زنان وارد عرصه‌های اجتماعی شدند، به دلیل ساختار اجتماعی و فرهنگی حاکم از یک سو، و شرایط و ضرورت‌های سیاسی از سوی دیگر، این حضور بیشتر در چارچوب مسائل سیاسی شکل گرفت. به دنبال مطالبات اجتماعی زنان، عرصه فعالیت‌های ایشان با ایجاد انجمن‌ها و جمعیت‌هایی مخصوص وضعیت اجتماعی زنان متحول شد و تغییر یافت از آن زمان تاکنون زنان در ایران در قالب تشکل‌های غیردولتی همواره به دنبال اثرگذاری و نقش‌آفرینی بوده‌اند. اما در این میان تحولات ساختاری نقش مهمی در جایگاه زنان و نهادمندی آنها در تشکل‌ها و احزاب ایفا کرده است. این امر در دوران پهلوی اول و دوم و سپس ایران پس از انقلاب به شکل‌های متفاوتی صورت گرفته است. بنابراین مسئله این پژوهش این است که در یک بررسی تطبیقی، چگونه تحولات ساختاری در این دو نوع حکومت بر تشکل‌های زنان تاثیرگذار بوده است؟ این پژوهش تلاش دارد تا به این سؤال پاسخ دهد. روش تحقیق در این مقاله، کیفی است و نویسندگان تلاش دارند تا با مطالعه آثار موجود در این زمینه در یک بستر تئوریک که جنبش‌های اجتماعی جدید است به تحلیل و بررسی موضوع فوق بپردازند.

۱- پیشینه تحقیق

خدادادی لزرجانی و دیگران در مقاله « نهادهای فرهنگی و رابطه آنها با توسعه نیافتگی سیاسی در عصر پهلوی اول » نشان دادند که نهادهای فرهنگی در این دوره در خدمت برداشت کمالیستی رضاشاه از توسعه بوده و چون تحت سلطه شاه قرار داشتند صرفاً بازنمایی ارزش‌های گزینشی و سطحی وی از توسعه و نوسازی بودند و از آنجایی که رضاشاه بعد

جمهوری خواهی را تحمل نمی کرد این نهادها در نهایت نتوانستند مشارکت سیاسی را تقویت کنند.

نصیری و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله « رویکرد جمهوری اسلامی ایران به توانمندسازی زنان در حوزه های توسعه پایدار تحت تاثیر سازمان های بین المللی» با روش کیفی نشان می دهند که جمهوری اسلامی ایران در حوزه های مختلف از جمله توانمندسازی اقتصادی، سیاسی، آموزشی و جنسی-باروری هم در عرصه قانونی و هم در عمل گام های مهم و اساسی برداشته است که نمودهای آن را می توانی در برابری نسبی جنسیتی در دستیابی به مشاغل، مشارکت سیاسی و همچنین حقوق آنها در رابطه با همسر مشاهده کرد.

یزدخواستی (۱۳۷۶) در کتاب «زنان و تغییرات اجتماعی، نگرشها و بینش ها طی ۱۴ سال انقلاب اسلامی» تحولات جامعه زنان را در حوزه های مختلف از جمله حجاب، اشتغال، قوانین و تصدی پست های کلیدی توسط این جامعه، مباحث مربوط به شکاف جنسیتی می پردازد. در بخش هایی از کتاب نویسنده مباحث تنویک همچون «زن و خانواده» و «زن و مسئله نابرابری» را بررسی و سپس در دوره مورد نظر در ایران اعمال کرده است.

پریزاد و قدیری (۱۳۹۷) در «تاثیر مشارکت زنان در احزاب، به عنوان یکی از مولفه های تاثیرگذار بر توسعه سیاسی» هدف خود را بررسی کمی و کیفی مشارکت زنان در احزاب پس از انقلاب می پردازند و معتقدند حضور اندک نمایندگان زن در احزاب که بازتاب آن به پارلمان، شوراها و شهر و باقی ارکان مدیریتی سرایت کرده به نارسایی ها و ضعف های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان باز می گردد و رفع این عیب مستلزم بازسازی فرهنگی است.

پهلوانی و گلستانی (۱۳۹۵) در «بررسی تاثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی زنان کشورهای حوزه خلیج فارس (مطالعه موردی: جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی)» بر اساس نظریه پیتر تایلور که معتقد است، الگوهای جهانی، الگوهای محلی را تحت تاثیر قرار می دهد و باعث می شود تا الگوهای محلی، خود را با تحولات جهانی سازگار و هماهنگ کنند، در این مقاله نشان داده شد که جهانی شدن از طریق تاثیرگذاری بر نمودهای فرهنگ سیاسی توانسته فرهنگ سیاسی زنان را از حالت تبعی و انفعالی صرف به سوی فرهنگ سیاسی مشارکتی هدایت کند، هر چند که این تغییرات در جامعه بسته و سنتی عربستان به کندی صورت می گیرد، اما به نظر می رسد که تحت تاثیر فضای جهانی شدن و با دستیابی به ابزارهای ارتباطی در بعد جهانی، این تغییرات با سرعت بیشتری صورت گیرد و در وادی سیاست شاهد شکل گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی برای تمامی زنان باشیم.

مقتدایی خوراسگانی (۱۳۹۷) در «انقلاب اسلامی ایران و تحول کیفی-کمی زنان از منظر هویت انسانی و عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی و اداری»، نشان داد که در جریان انقلاب اسلامی زنان موفق به حضور پررنگ‌تری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و علمی پیدا کردند. از دید نویسنده امام خمینی با عدم پذیرش رویکرد سنتی به زن، اقدام به پایه‌گذاری نگرش متفاوت‌تری کرد تا زنان با پی بردن به ارزش واقعی و بالقوه خود در عرصه‌های مختلف به منصفه ظهور برسند و به پیشرفت‌های چشمگیری برسند.

شیخ زاده و آصفری (۱۳۹۹) در «ارزیابی مشارکت سیاسی زنان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و عوامل موثر بر آن» که با رویکرد کمی و با استفاده از پرسشنامه و روش توصیفی-همبستگی صورت گرفت به این نتیجه رسیدند که مشارکت سیاسی زنان در جایگاه رای‌دهنده در انتخابات بالاست اما در مواردی همچون عضویت در احزاب سیاسی، این میزان متوسط است. پیروزی انقلاب اسلامی از طریق چهار متغیر باعث افزایش مشارکت زنان شده است که عبارتند از: افزایش اعتماد اجتماعی، شکل‌گیری هویت اسلامی-انقلابی، تقویت بعد تکلیفی مشارکت سیاسی، گسترش آموزش زنان در مقاطع مختلف تحصیلی که با افزایش میزان آشنایی آنها با حقوق و تکالیف‌شان همراه بوده است و تغییر ساختار سیاسی و حاکمیت نظام مردم‌سالاری دینی که با ایجاد نهادهای انتخابی زمینه مشارکت سیاسی زنان را فراهم کرده است.

۲-چارچوب نظری: نظریه جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی جدید از جمله موضوعات و نظریه‌هایی است که به واسطه حاکمیت جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک بر بخش عمده‌ای از ادبیات سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، در ایران کمتر به آن پرداخته شده است. از آنجایی که در تعریف جامعه‌شناسی کلاسیک «جامعه و پدیده‌های آن حول محور دولت سازمان می‌یابند، جنبش اجتماعی بر بنیان‌هایی همچون رهبری، سازماندهی مشخص، ایدئولوژی و وجود جمعیتی مستعد بسیج استوار است»، در چنین نگرشی، جنبش زنان وقتی به معنای دقیق کلمه ظاهر می‌شود که خودجوش، رقابت‌آمیز، سازمان‌یافته و مبتنی بر ایدئولوژی مناسب و خاص جنبش زنان باشد (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۸۹ در قآنی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۳۳). در تحلیل جنبش‌های اجتماعی دو رویکرد وجود دارد: نگرش آمریکایی یا ابزاری و رویکرد اروپایی یا ابرازی. نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید متأثر از رویکرد اروپایی است (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۹۰: ۱۵). به نظر تورن جنبش‌های اجتماعی جدید رخدادهایی استثنایی و نمایشی نیستند و همیشه

در قلب ندگی اجتماعی جریان دارند. از دید او این جنبش‌ها «کنش جمعی کنشگران در عالی ترین سطح-طبقه کنشگران-می باشند که بر سر کنترل اجتماعی تاریخ مندی، یعنی کنترل جهت گیری های فرهنگی عمده که روابط محیطی یک جامعه را به صورتی هنجارمند ساماندهی می کند به نبرد می پردازند» (Touraine, 1981: 26). به نظر تورن جنبش های اجتماعی، ترکیبی از مولفه های هویت، رقیب (مخالف) و هدف (کلیت) است. بدین معنی که براساس مولفه هویت، یک جنبش باید دارای هویت و معرف گروه یا افرادی باشد، مدافع و محافظ منافع و ارزش هایی باشد. براساس ویژگی «رقیب»، جنبش باید مانع و نیروی رقیب و حریف خود را بشناسد. مولفه هدف بیانگر زمینه مشترک (کلیت) پیرامون ارزش های برتر، ایده های بزرگ و حقایق جهانی است. براین اساس تورن معتقد است زمینه مشترکی که هدف جنبش های اجتماعی کنترل آن است جهت گیری ها، گرایش ها و یا الگوهای عمده فرهنگی هستند که به وسیله آنها روابط ما با محیط پیرامونی به طور هنجارمند سامان می یابد (خاکی و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۷).

آلبرت ملوچی^۵ نیز در بررسی جنبش های اجتماعی جدید تلاش دارد تا به شناسایی فرایندهایی پردازد که افراد طی آن درد مشترک خود را ارزیابی و شناسایی می کنند و از خلال منافع مشترک به یک هویت جمعی مشترک می رسند و بر پایه آن تصمیم به اقدام جمعی می کنند (قاآنی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۳۴). چنین هویت جمعی که مفهوم محوری در نظریه ملوچی است فرایندی اجتماعی است که از کشف دوباره خود به واسطه فرایندهای جمعی استخراج می شود. به عبارت دیگر تصویری که فرد یا گروه از هویت خود دارد به طور مستمر با تصورات دیگران در تعامل است. بر این اساس در نظریه ملوچی، هویت جمعی تعریف مشترکی از فرصت ها و محدودیت هاست که از طریق آفرینش معانی جدید و تفسیر دوباره هنجارها و ارزش ها بدست می آید و الزاما وارد عرصه مبارزه سیاسی نمی شود. از

1 - historicity

2 - identity

3 - opposition

4 - totality

5 - Alberto Melucci

اینرو حتی اگر جنبش با نظام حاکم در تقابل قرار بگیرد این رویارویی اساساً سمبلیک خواهد بود (Melucci, 1985:793).

آنچه که این تئوری را قابل انطباق و یا حداقل تفسیری مناسب برای موضع این پژوهش تبدیل می‌کند در گیربودگی جنبش زنان در طول تاریخ معاصر ایران بر سر تعریف معانی، ارزش‌ها و از همه مهمتر ساخت «هویت» مبتنی بر شیوه‌های جدید زندگی است. بر این اساس می‌توان گفت جنبش زنان در ایران تا حدود زیادی غیرابزاری بوده و نماینده منافع و علائق جهانشمول و همگانی است نه منافع یک گروه خاص. دوم جهت‌گیری این جنبش معطوف به جامعه مدنی بوده تا دولت (برعکس جنبش‌های کلاسیک)، به همین دلیل اقدامات آنها بیشتر متوجه حوزه‌های کارکردی جامعه مدنی همچون محیط زیست، امور خانواده و مسائل فرهنگی و افکار عمومی است. سوم، سازماندهی جنبش زنان در ایران بیشتر غیررسمی و منعطف بوده و تشکیلات آنها باز و بدون انضباط سخت و متصلب و یا درگیر بوروکراسی خشک و رسمی است. و در نهایت جنبش زنان بشدت متکی به رسانه‌ها و طرح‌خواسته‌هایشان بوده است. بنابراین با رویکرد جنبش‌های اجتماعی کلاسیک در چارچوب جامعه‌شناسی کلاسیک، جنبش و تشکل‌های زنان در ایران از مشروطه تاکنون را می‌توان تبعی و در حمایت از گروه‌های اجتماعی دیگر همچون روحانیون و علما و سایر مسائل جامعه دانست و بر این اساس کنشگری آنها نه جنبش بلکه در حد یک پویش یا مقاومت اجتماعی بوده است. اما با نگرش جنبش‌های اجتماعی جدید، زنان به واسطه دارا بودن ویژگی‌های مختلف جنبش جهانی زنان، قابلیت دارا بودن و اطلاق مفهوم «جنبش» را خواهند داشت.

۳- تحولات ساختاری و تشکل‌های زنان در دوره رضا شاه

تحولات ساختاری در دوران رضاشاه تحت تاثیر رویکرد پهلوی اول به مدرن‌سازی جامعه در چارچوب نوسازی بود. رویکرد این حکومت در قبال تشکل‌های زنان منبعث از دوران مشروطه بود. پس از فرمان مشروطیت، جامعه عصر ایران شاهد گسترش فعالیت زنان شد. نشریات زنان گسترش یافت، مدارس ملی دختران تاسیس و زنان در چارچوب فعالیت‌های سازمان یافته تلاش کردند تا به ایفای نقش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و ... بپردازند. در حقیقت در حالی که تا پیش از مشروطه فعالیت‌های زنان از طریق نشریاتی همچون جبل‌المتین، ایران نو، ندای وطن و مساوات منتشر می‌شد اکنون خود زنان با تاسیس نشریه تخصصی «دانش» خود را به جامعه معرفی کردند. اگرچه این نشریه متوقف شد اما انتشار «شکوفه» و تاسیس انجمن «مخدرات وطن»، عملاً آنها را وارد طیفی از فعالیت‌های

سیاسی و اقتصادی همچون توسعه مدارس دخترانه (۵۰ مدرسه)، تشکیل بانک ملی، تحریم کالاهای خارجی، نظارت بر مجلس کرد (مطبع، ۱۳۸۲: ۸۱). تحولات ساختاری پهلوی اول را می توان در چنین متن و فضایی بررسی کرد. در حقیقت رویکرد رضاشاه به زنان بصورت کلی از یک طرف منبعث از خواسته آنان برای ایفای نقش بیشتر در مسائل جامعه بوده است و از طرف دیگر در متن نوسازی دستوری و به اصطلاح شبه مدرنیسم معنا پیدا می کند. در این دوره، نوسازی فرهنگی و اقتصادی در کنار تغییر رابطه و شیوه اعمال قدرت مورد تاکید قرار گرفت. تلاش برای تمرکز منابع قدرت، لازمه وحدت ملی و نیز انجام توسعه اجتماعی و اقتصادی تلقی شده و در این راه، حکومت خود را بی نیاز از مشارکت و نهادسازی می دانست. با اینحال بحران های ناشی از از هم گسیختگی ملی، بحران هویت ملی و عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، حکومت وقت را به این نتیجه رساند که حل این مشکلات در گرو افزایش و تمرکز قدرت و منابع بدون مشارکت سیاسی است. بدین ترتیب از بین اهداف و ضرورت های مهم آن دوران، هدف افزایش قدرت سیاسی اولویت پیدا کرد. حکومت رضاشاه با تمرکز بخشیدن به منابع قدرت برای نخستین بار مبانی ساخت دولت مطلقه مدرن را ایجاد کرد. اگرچه به واسطه برداشت و اجرای ناقص آن، «شبه مطلقه مدرن» نام گرفت (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۸-۶۷). این تمرکزگرایی توانست جلوی هرگونه تفرق و تشتت را در دولت بگیرد و اگر چه تالی های بعضاً نامناسبی به دنبال داشت، اما در روزگار آشفته آن زمان، اصلی لازم برای ایجاد دولت مدرن به شمار می رفت. بدون وجود چنین انحصاری نمی توان انتظار داشت که دولتی با وجوه مدرن آن به وجود می آمد. از اینرو، با تمرکز بالای قدرت، رضا شاه، هر گونه رقیبی را در مقابل خود برداشت و همه قدرتهای خرد و ریز را از مقابل خود برداشت و چنان پیش رفت که عرصه جامعه مدنی را بسیار ضعیف کرد، دولتی اقتدارگرا را شکل داد (حسینی و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۱۹).

ویژگی مهم تشکل های زنان در دوره رضاشاه و آنچه که این تشکل ها را از دوران مشروطه متمایز می کرد همراهی حکومت با آنها بود. با اینحال زمانی که آنها خواهان حق رای و توزیع قدرت شدند با واکنش منفی رضاشاه روبرو شدند. حکومت پهلوی اول در دوران حکومت خود تمام احزابی را که در دوران مشروطه به طور مستقل فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و در جهت احقاق حقوق زنان قدم برمیداشتند، از بین برد و خود شخصاً رهبری این جنبش را به دست گرفت. به طوری که در سال ۱۳۰۹ شوکت روستا و جمیله صدیقی از فعالین «پیک سعادت نسوان» بازداشت و به مدت چهار سال تبعید

شدند (قاضی زاده، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۶) و در سال ۱۳۱۰ فعالیت برخی سازمان‌ها ممنوع شد (۱۰۴). این امر نشان دهنده تمرکزگرایی شدید رضاشاه و عدم اجازه بروز دیدگاه‌های مخالف بویژه در عرصه سیاسی بود. بدین ترتیب در حوزه زنان این امر به حکومتی شدن تشکل‌های زنان منجر شد و تنها سازمان‌هایی اجازه فعالیت و رشد داشتند که در راستای اهداف فرهنگی حرکت می‌کردند. چنین همسویی حتی زمینه ارتقاء علمی و تحصیلی را برای این دسته از زنان فراهم می‌کرد. رضاشاه تشکیلاتی را در قالب «کانون بانوان» به ریاست شمس پهلوی تاسیس کرد و اساسنامه آن را در جهت ترویج فرهنگی و اخلاقی و اهداف نوسازی و رفع حجاب پایه‌ریزی کرد. این کانون با گروهی از زنان که موافق رویکرد رضاشاه بودند به دور از مداخله در سیاسی و مذهبی شروع به کار کرد و با ایجاد مجالس سخنرانی، نمایش‌ها، کلوپ ورزشی، کتابخانه و ... به توسعه فعالیت‌های زنان در حوزه‌های غیرچالش برانگیز (برای حکومت) پرداخت (فتحی، ۱۳۸۳: ۱۳۱-۱۲۹).

تحول ساختاری در دوران پهلوی دوم و نسبت آن با تشکل‌های زنان

در حالی که ساخت دولت پدرسالارانه قدیم بر خراج حاصل از عواید کشاورزی و دیگر صنایع دستی استوار بود دولت پدرسالار جدید محمدرضاشاه درآمد سرسام آور نفت را جایگزین آن کرد. درآمدی که به راحتی می‌توانست در غیاب پشتیبانی ملت، دولت را در تحقق مقاصدش یاری دهد و بیگانگی ملت و دولت را افزایش دهد. شاه با مداخله در تمامی تصمیم‌گیری‌های مهم و با خواست وفاداری مطلق از زیردستان دولت را از هرگونه توانایی مشارکت مردم محروم ساخت. بدین سان درآمد نفت به برقراری یک رابطه ولی نعمت-مرید و به تعبیر هشام شرابی یک دولت «نوپدرسالار» کمک کرد. (شرابی، ۱۹۸۸: ۴) سرشت نخبه‌گرایانه و شاهنشاهانه‌ی دولت مانع از آن شد که به یک میانجی‌کار ساز میان دربار و شهروندان تبدیل شود. بدین سان دولت به علت این کوتاهی به افزایش بیگانگی شهروندان با دربار کمک کرد. اما مجهز شدن دولت به این درآمد چشمگیر دستگاه به نسبت کوچک دولت را به شکلی از دولت‌سالاری و دیوان‌سالاری پرطمطراق و زورمند تبدیل کرد. منظور از دیوان‌سالاری کل نهادهای دولتی است که اداره‌ی امور اجرایی را برعهده داشتند. این نهادها که به شیوه‌ای جدید نوسازی شده بودند شامل ۱۹ وزارتخانه و سیصد و چهار هزار کارمند می‌شدند. دستگاه عظیم بوروکراسی زیر نظر مستقیم شخص شاه اداره می‌شد و در راس آنها افرادی که یار نزدیک و مورد اعتماد شاه بودند قرار می‌گرفتند. در راستای توسعه بوروکراسی، تقسیمات استانی از ۱۰ استان به ۲۳ استان رسید. بدین سان با رشد و توسعه

دیوان سالاری بسیاری از حوزه های زندگی شهروندان زیر نفوذ دولت قرار گرفتند. در سال ۱۳۵۶، ۸۰۰ هزار نفر در دستگاههای غیر نظامی برای دولت کار می کردند. به گونه ای که به تعبیر آبراهامیان «در شهرها دستگاه اداری کشور آنچنان رشد یافت که از هر دو نفر کارمند تمام وقت، یکی برای دولت کار می کرد. در اواسط دهه ۵۰ رژیم چنان قدرتمند بود که بتواند به هزاران شهروند خود نه تنها حقوق و دستمزد بلکه مزایای دیگری چون بیمه درمانی، بیمه بیکاری، وام های تحصیلی، حقوق بازنشستگی و حتی مسکن ارزان قیمت بدهد و یا در صورت لزوم از آنان دریغ نماید». بوروکراسی دولتی به درون روستاها نیز نفوذ کرد و از معامله نقدی زمین تا سمپاشی میوه جات و کودپاشی محصولات، تغذیه حیوانات، برپایی کندوها، قالبیافی و فروش کالاها و محصولات و... همه با دخالت حکومت انجام می گرفت. (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۰۲). در همین زمان، دولت با تکیه بر درآمدهای نفتی، احداث پروژه های بزرگ صنعتی را در دستور کار قرار داد. کاهش قیمت نفت باعث ناتمام ماندن این طرح ها در حجم وسیعی شده است. پیامد گسترش بوروکراسی برای جامعه مدنی به شکل تضعیف طبقه متوسط خود را نشان می دهد و از شکل گیری اعتراضات مخالف مردم جلوگیری می کند زیرا با وجود فقدان استقلال مالی این طبقه و تامین آنها با ابزار رانت و از طریق دولت، یک طبقه متوسط وابسته تشکیل می شود که از دست زدن به کنش مستقلانه عاجز است. اما دولت شاه در جبهه ایدئولوژیک نیز شکست خورد. در عصر جمهوری خواهی و دموکراسی، رژیم مرکزیت را به یک ایدئولوژی سلطنتی داد که ویژگی های اصلی آن شووینسم ایرانی، وفاداری به شخص شاه، غیر سیاسی کردن شهروندان و ستایش از تاریخ ایران پیش از اسلام بود. این ایدئولوژی انحصاری در برآوردن نیازهای ایدئولوژیک توده های سنتی و نیز طبقه متوسط تازه گسترش یافته ناکام ماند. ایدئولوژی سلطنتی به علت سرشت خودستایانه نه توانست در میان مردم یک احساس تعلق فکری و میل به مشارکت سیاسی به وجود آورد و نه بر رقیبان فکری خویش پیروز شود و آنگاه که تمامی گروههای مخالف چه اسلامی و غیر اسلامی به میدان نبرد وارد شدند دولت به ناچار برای امنیت خویش به گونه ای فزاینده به خشونت روی آورد. شاه مانند پدرش اگرچه به نوگرایی سریع زیرساخت های اجتماعی-اقتصادی کشور دست زد اما هیچ گاه کوششی جدی در کار به وجود آوردن یک نظام سیاسی پویا نکرد و از این جهت دولت مطلقه به مفهوم غربی شکل نگرفت. شاه به توسعه شماری از مشاوران تکنوکرات تحصیل کرده ی غرب در سال ۱۳۵۴ حزب رستاخیز ایران را به عنوان یک حزب فراگیر بنا نهاد و همه را تشویق و مجبور کرد تا

به آن پیوندند. در زمانی که همه‌ی مجراهای قانونی برای مشارکت اپوزیسیون - که دچار آزار، شکنجه و زندان بود- این فراخوانی شوخی ظالمانه‌ای بیش نبود. فرمول شاه برای ثبات سیاسی بر دو ستون اصلی استوار بود: سرکوب اپوزیسیون و تشویق مردم به اینکه به جای درگیر شدن در سیاست به دنبال ثروت اندوزی باشند. (بروجردی، ۱۳۸۴: ۵۶) طبقات محروم نیز که از محرومیت‌های خاص خود برخوردار بودند و طبقه متوسط نیز علاوه بر سود بردن از بهره‌ی اقتصادی به دنبال مشارکت سیاسی بودند. لذا خصلت رانتیری بودن دولت و سیاست‌های عملی شاه، پیوندهای دولت و جامعه مدنی را بتدریج فرسود. دولت خود را از جامعه مدنی مستقل می‌دانست و هیچگاه نتوانست هژمونی ایدئولوژیک خود را بر کرسی بنشانند. با چنین پیشینه‌ای هنگامی که دولت نتوانست به وعده‌های بلندپروازانه‌ای که به بخش‌های گوناگون مردم داده بود جامه عمل بپوشاند بحران مشروعیت به سرعت حکومت را فراگرفت. هنگامی که توده‌های ناراضی دریافتند که تغییر دادن وضع موجود امکان‌پذیر نیست سرکوب سیاسی نتوانست آنان را سر جای خود بنشانند. آنچه که در رابطه با نسبت تحولات ساختاری در دوره پهلوی دوم با تشکل‌های زنان می‌توان گفت این است که در کنار نوع نگاه دیکتاتوری پهلوی به مشارکت سیاسی، مجموعه تحولاتی بین‌المللی همچون خواسته‌های جنبش زنان در غرب برای اعطای حق رای و تشکیل کنگره بین‌المللی فمینیسم در استامبول در سال ۱۹۳۵، رویکرد حکومت پهلوی دوم درباره زنان را تحت تاثیر قرار داد. اتحادیه بین‌المللی زنان حقوق طلب در پیامی به نسوان شرق در سال ۱۹۳۲ اینگونه می‌گوید: «اتحاد بین الملل زنان فی الحقیقت با علاقه مخصوصی، بیداری زنان شرقی را مراقب بوده و به وسیله ارتباطاتی که از پیشتر توانسته است با جمعی از خانم‌های مذکور که در کنگره‌ها و کنفرانس‌ها حضور یافته‌اند به دست آورد، از بشارت‌ها و مواعیدی که این نهضت و حرکت برای آینده در بردارد آگاه شده و بی‌اندازه به آن علاقه مند است... اتحاد بین المللی ما زنان ۴۴ ملت را در خود جمع کرده است. این اتحاد نه فقط به زنانی که هنوز نتوانسته‌اند از حیث حقوق سیاسی کامل با مردان و با برادران خود در یک ردیف باشند کمک می‌کند، بلکه از جهات دیگر نیز می‌کوشد که اصول تساوی را کاملاً بین جنسین صورت حقیقت دهد. زیرا بدون این تساوی، اشتراک حقیقی بین زن و مرد هرگز وجود نخواهد داشت» (سلامی و نجم آبادی، ۱۳۸۴: ۶۹-۶۸). همچنین بدین منظور در سال ۱۹۳۵

کنگره بین المللی فمینیسم در استامبول برگزار شد. در این کنگره، ام مورت، معاون دفتر بین المللی کار، از برابری کامل زنان و مردان در تمامی زمینه ها دفاع کرد. نماینده فرانسه نیز درباره کوشش ها و اقدامات جنبش زنان فرانسه در مورد چگونگی کسب حق رأی برای زنان صحبت کرد و از زنان خواست برای رسیدن به این خواسته به مبارزات خود ادامه دهند تا مانند زنان غربی به این حق دست یابند. در پایان، این کنگره، چند انجمن تازه تأسیس در کشورهای مختلف را به رسمیت شناخت از جمله «اتحادیه فمینیست های عرب سوریه» و «جمعیت نسوان وطنخواه ایران». (سلامی و نجم آبادی، ۱۳۸۴: ۳۳۹).

یکی دیگر از تغییرات ساختاری تأثیرگذار بر تشکل های زنان در دوره پهلوی دوم، نبود دولت متمرکز واحد در میانه سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بوده است. همین امر نیز باعث شکل گیری تشکیلات و انجمن های مختلف به منظور احقاق حقوق آنها بوده است. در همین دوره یکی از رادیکال ترین گروه های زنان به نام «تشکیلات زنان ایران» و به عنوان شاحه ای از حزب توده ایران در سال ۱۳۲۲ با هدف آزادی کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تشکیل شد. گروه اخیر طرحی برای حق رای زنان را به مجلس ارائه کرد. چند ماه پس از شکل گیری این سازمان و در سال ۱۳۲۳ تعدادی از اعضای قدیم کانون بانوان، سازمان جدید حزب توده را بنیان گذاری کردند و اهداف آن شبیه تشکیلات زنان ایران بود که حق رای از جمله آنها محسوب می شد (شولی زاده، ۱۹ خرداد ۱۳۸۷). در سال ۱۳۲۴ حزب تازه تاسی دموکرات آذربایجان بخشی را با نام «تشکیلات زنان آذربایجان» تأسیس و کنفرانسی را در تبریز با حضور ۳۰۰ زن در سال ۱۳۲۵ برگزار کرد. هدف این کنفرانس دفاع از حقوق زن در عرصه های سیاسی و اجتماعی عنوان شد (پایدار، ۱۳۸۷، ج ۴: ۷۴). در این دوره هدف اصلی و اساسی تشکل های زنان، حق رای بود. در سال ۱۳۲۵ حزب زنان ایران جهت ائتلاف با سایر گروه های زنان تغییر رویکرد داد. نتیجه آن، «شورای ملی زنان» متشکل از بسیاری از سازمان های مستقل بود و هدف آن برابری میان زن و مرد، لغو تعدد زوجات، مراقبت از سلامتی مادران، ارتقای استانداردهای آموزشی در میان زنان و آموزش کودک داری بود. اما همانطور که عنوان شد مهمترین اهداف آن معطوف به حق رای بود. در سال ۱۳۲۰ انجمن های خیریه ای همچون موسسه خیریه ثریا، انجمن مددکاری اجتماعی و انجمن راه نو، گروه های صنفی همچون انجمن زنان پزشک و پرستاران و انجمن های سیاسی شامل سازمان

زنان با هدف دفاع از اعلامیه حقوق بشر و اتحاد میان زنان فعالیت می‌کردند. هر چند سیاست مصالحه‌جویانه شاه و حمایت زنان از احزاب و گروه‌های خاص باعث تجدید حیات جامعه مدنی و تکثر احزاب سیاسی و گروه‌های زنان شد، اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، محمدرضاشاه مانند پدرش سیاست اقتدارگرایانه خویش را آغاز کرد. از نظر پادشاهان پهلوی، پیش شرط اصلاحات در مورد حقوق سیاسی زنان، حفظ نظارت بر جنبش زنان بود. بر اساس این سیاست بود که «اتحادیه سازمانهای زنان ایران» در سال ۱۳۴۰ منحل و به جای آن، شورای عالی جمعیت زنان ایران به ریاست اشرف پهلوی تاسیس شد. در دهه ۱۳۳۰ اغلب سازمان‌ها در «سازمان جمعیت ۱۷ دی» روز اعلام قانون کشف حجاب زنان ایرانی ادغام شدند (Binder, 1962: 189).

تحولات ساختاری انقلاب اسلامی و رابطه آن با تشکل‌های زنان

پیروزی انقلاب اسلامی پیامدهای زیادی را برای زنان و تشکل‌های آنها در پی داشت. این تغییر ساختاری، نظام پادشاهی موروثی را به مردم‌سالاری دینی تبدیل کرد که در آن رهبری، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس و اعضای شوراهای شهر و روستا با رای غیرمستقیم یا مستقیم مردم انتخاب می‌شوند. این تحول ساختاری زمینه‌های افزایش مشارکت سیاسی همه شهروندان از جمله زنان را فراهم کرد. بر این اساس، انقلاب اسلامی با نگرش دینی به زن و درک درست از ویژگی‌های فردی و اجتماعی او رویکرد جدیدی درباره مشارکت زنان مطرح کرد که بر پایه آن ساختارهای و زمینه‌های اجتماعی برای افزایش کمی و کیفی مشارکت سیاسی آنها فراهم شد. انقلاب، هویت جدیدی را برای بانوان رقم زد که در آن زنان خود را در تحولات سیاسی و اجتماعی موثر یافتند. افزایش سواد زنان در این دوره نیز زمینه‌های مشارکت را بیش از پیش فراهم کرد. در سال ۱۳۵۵ فقط ۲۶ درصد زنان باسواد بودند. این تعداد در سال ۱۳۶۵ به ۵۲ درصد، در سال ۱۳۷۵ به ۷۲٪ (شیخ زاده و آصفری، ۱۳۹۹: ۱۹) و اکنون به ۹۴٫۷ درصد (ایرنا، ۸ فروردین ۱۴۰۰) رسید.

در ایران بعد از انقلاب اسلامی تلاش‌های گسترده‌ای در جهت رشد و اعتلای زنان و مشارکت آنان در فعالیتهای اجتماعی صورت گرفت چنانکه در مقدمه قانون اساسی و برخی از اصول آن از جمله اصل ۲۱، اهمیت دادن، به حقوق زنان به عنوان یکی از موضوعات مهم در عرصه‌های سیاستگذاری و قانونگذاری مورد توجه قرار گرفته است (استیری و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۶۰). قانونگذاری در ایران فضای سیاسی جدیدی ایجاد کرد که در آن صدای زنان می‌تواند شنیده شود. همچنین بویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق - که به نوعی نقطه

عطفی در احیای زنان تلقی می شود- تلاش شده تا زنان از طریق آموزش، مطابق استانداردهای جهانی توانمند شوند. صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) نشان می دهد که سازمان های مختلف حکومتی در حال کار در حوزه هایی همچون قانون گذاری، تحقیق و وضعیت اقتصادی-اجتماعی زنان می باشند. سیاست های توانمندسازی در ایران نشان می دهد که حکومت خود را متعهد به بکارگیری زنان متخصص و آموزش دیده در پست های مدیریتی مختلف کرده است که نمونه های آن را می توان در حضور آنها در مجلس شورای اسلامی به عنوان بالاترین مرجع تصمیم گیری دولتی مشاهده کرد. از رهگذر این بسترها و فضاهای جدید، امکانات دسترسی زنان به منابع قدرت بیشتر و آسان تر شد. از جمله این امکانات می توان به موارد زیر اشاره کرد: با ارتقای دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری به مرکز امور مشارکت زنان، ضمن حضور رئیس مرکز در جلسات هیئت دولت، مرکز در جریان تدوین برنامه سوم توسعه شرکت کرد و با ارائه نظریات خود، گام هایی برای رفع مسائل و مشکلات زنان در وجوه مختلف زندگی از طریق ارائه راهکارهای مقتضی برداشت. طی این فرایند ماده ۱۵۸ قانون برنامه سوم توسعه که به تصویب هیئت وزیران رسید، ضمن اختصاص بودجه به منظور سامان دهی نقش زنان در توسعه کشور و حل معضلات و بهبود زندگی آنها، مرکز امور مشارکت مسئول پیگیری و نظارت بر اجرای مفاد مندرج در ماده ۱۵۸ قانون برنامه توسعه شد. همچنین مرکز مذکور، در شوراهای بخشی و فرا بخشی، کمیته های تحت پوشش گروه کاری زنان و برنامه سوم توسعه که در آبان ماه ۱۳۷۷ تشکیل شده بود، شرکت داشت (آقارضایی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۵۲). همچنین در این دوره در راستای سیاست های تقویت ساختارها و ایجاد عرصه های جدید برای زنان و درج مسائل زنان در وزارتخانه ها، دفاتر امور زنان در تشکیلات دولتی و وزارتخانه ها ایجاد شد. از جمله این دفاتر می توان به ایجاد ۴۸ دفتر امور زنان در نهادهای دولتی در سال هفتاد و نه اشاره کرد.

همچنین در این دوره در سازمان ها و تشکیلات دولتی مربوط به زنان به منظور کارایی بهتر تحولاتی صورت گرفت. از جمله این تحولات؛ ایجاد شورای هماهنگی نمایندگان دستگاه های اجرایی، انحلال کمیسیون های امور بانوان در استان ها و محول شدن وظایف کمیسیون های مزبور به کارگروه زنان و جوانان. در این دوره سازمان های غیردولتی زنان با توجه به اهداف برنامه سوم توسعه، رشد کیفی و کمی یافتند به گونه ای که بین سالهای ۱۳۷۶-۱۳۸۳ تعداد سازمان های غیر دولتی زنان نرخ هفت برابری را نشان می دهد

(نصیری، ۱۳۹۸: ۷۹-۷۷). این تشکل‌ها در بعد سیاسی و در قالب فعالیت حزبی نیز تقویت شد اگرچه در این حوزه به نوعی رویکرد کلان حکومت و اسلامی کردن احزاب حاکم بوده است. بررسی فعالیت‌های حزبی در جامعه زنان، به خوبی می‌تواند سطح فعالیت سیاسی و اثرگذاری زنان یک جامعه را در عرصه سیاست معین کند، چرا که احزاب به عنوان نهادهای مدنی در هر جامعه‌ای، وظیفه سهیم کردن افراد را در قدرت سیاسی کشور بر عهده دارند. بنابراین اگر زنان یک جامعه در این نهادهای مدنی نقش قابل توجهی نداشته باشند، نمی‌توان انتظار داشت در سیستم توزیع و مشارکت در قدرت، نزد گروه‌ها یا اقشار خاص نیز نقش ایفا کنند. بطور کلی عدم فعالیت حزبی یا ضعف جامعه زنان در این عرصه موجب می‌شود زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشور، در زمینه اصلاح ساختار دولت و اداره کشور، منفعل بمانند و به تبع این انفعال، رفته رفته از صحنه سیاست کشور کنار زده شده و به عبارتی، حق مشارکت سیاسی را که طی سال‌ها و به سختی به دست آورده‌اند، کم کم از دست بدهند. به همین ترتیب، این مشارکت زنان به شکل تشکل سیاسی (در کنار تشکل‌های غیردولتی و معطوف به مسائل اجتماعی و فرهنگی) نشانگر رویکرد حکومت به این امر در دوران انقلاب است. به این ترتیب بسیاری از احزاب تا دهه هشتاد شاهد حضور زنان در خود نبوده است و از این زمان و با اوج‌گیری تحولات سیاسی و جهانی به مرور زنان وارد احزاب مختلف شده‌اند. جامعه اسلامی مهندسین، فرهنگیان و پزشکان از جمله این احزاب است که به نوعی حول محور فعالیت‌های اجتماعی شکل گرفته است. در این احزاب حضور زنان به رغم امکان آن، صفر است. ولی با شروع دهه ۸۰، کم کم وارد این احزاب شدند و در شوراهای مرکزی بین ده تا دوازده درصد از صندلی‌ها به اشغال آنها درآمده است. هرچند سبک فعالیت آنها از حالت حضور در کمیته‌های فنی، مدیریت و اقتصاد فراتر نرفت (شادلو، ۱۳۸۵: ۲۴۵).

موتلفه اسلامی از دیگر احزاب است که تا ۱۳۸۲ اجازه حضور بانوان در تشکیلات خود را نداده بود ولی از این سال و همزمان با انتخابات دوره هفتم حزب، شاهد حضور ۱۰ درصدی زنان و فعالیت در عرصه فرهنگی، مسائل سیاسی و نمایندگی نیز بوده است (مدیرشانه چی، ۱۳۸۴: ۵۲). این حضور اندک زنان در احزاب حتی در میان احزاب اصلاح طلبی همچون «حزب همبستگی ایران اسلامی» و «اتحاد ملت ایران» نیز رایج بوده است. بدین ترتیب که کمتر از ده درصد کرسی‌ها را به اشغال خود درآورده بودند (شادلو، ۱۳۸۵: ۴۴۹) در این میان برخی احزاب زنانه هم شکل گرفت. جمعیت زنان

جمهوری اسلامی بیشتر فعالیت خود را «فرهنگی» تعریف کرده که در بازه های زمانی خاصی و به شکل مقطعی فعالیت های سیاسی همچون تهیه لیست های انتخاباتی برای مجلس انجام داده است. تشکل هایی همچون جامعه زنان انقلاب اسلامی نیز بیشتر فردمحور بوده و علاوه بر این که در امور مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (قبل از انقلاب) و عمدتاً فرهنگی (بعد از انقلاب) در راستای آرمان های اسلامی فعالیت کرده بود با این حال با بالا رفتن سن اعظم طالقانی، موسس آن، رو به افول رفته و فعالیت آنها بشدت کاهش یافته است. «جمعیت حقوق از حقوق بشر زنان» به دبیر کلی شهیندخت مولاووردی علاوه بر این که هدف از تشکیل را گسترش و تقویت فرهنگ احترام به حقوق بشر زنان در سراسر جهان عنوان کرده در عمل به غیر از صدور چند بیانیه و نامه فعالیت خاصی نداشته است (پریزاد و قدیری، ۱۳۹۷: ۳۹-۳۷). تحول مهم در این دوره از دهه ۱۳۷۰ با ظهور فمینیست های اسلامی و موج سوم فمینیسم رخ داد که شاهد پویایی قابل توجهی بویژه از سوی سازمان های غیردولتی بوده است که این انجمن ها را به دو دسته دولتی و غیردولتی تقسیم می کند. اولین نهاد سیاستگذاری در بخش دولتی، شورای فرهنگی-اجتماعی زنان است که در سال ۱۳۶۶ زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل شد و پیگیری حقوق زنان به شکل نهادمند صورت گرفت. بسیج خواهران در سال ۱۳۵۹، کمیسیون امور بانوان در ۱۳۶۹ و دفتر امور زنان ریاست جمهوری در ۱۳۷۰ تشکیل شد (مشارکت زنان و دولت هفتم، ۱۳۷۹: ۲۱-۱۶).

بررسی تطبیقی تشکل های زنان در رابطه با تحولات ساختاری در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی

تحولات ساختاری باعث تغییر جایگاه زنان در سیاست های کلان حکومت ها از پهلوی گرفته تا جمهوری اسلامی شده بود. سه محور اصلی برنامه های رضاشاه در ارتباط با زنان را می توان تشویق به حضور آنها در اجتماع جهت جدا شدن از بستر سنتی و به عنوان شاخصی از مدرنیته کردن از بالا و مطلقه، ارائه امکانات و تسهیلات برای دسترسی زنان به آموزش جدید با هدف بهبود چشم اندازهای تربیتی نسل آینده و در نهایت حفظ وضعیت مردسالاری در خانواده و اجتماع علی رغم تناقض با دو محور قبلی (paidar, 1995: 10). در این راستا نشریات زنان به عنوان ابزاری جهت بازتاب مطالبات اجتماعی رونق گرفت. نشریاتی همچون «عالم نسوان»، «جهان زنان» و «نامه بانوان» منتشر شده و زمینه های ورود زنان به نظام اداری جدید رضاشاهی را تبلیغ می کردند. با این حال لزوم حضور زنان در اجتماع معطوف به کشف حجاب بود. در نتیجه برجسته کردن این امر، استخدام در ادارات با مسئله بی حجابی در

ارتباط مستقیم قرار گرفت (میرشکاری و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۱). این مسئله باعث شد تا جنبش جدید زنان و تشکل‌های این دوره نقطه تمرکز خود را از حقوق سیاسی و مدنی به سمت مسائل حاشیه‌ای تغییر بدهند. علاوه بر این رضاشاه با هدف منحرف‌سازی جنبش زنان تلاش در مصادره آن کرد. بدین ترتیب که عنصر «استقلال» را از جنبش زنان گرفته و خود به ساخت ساحت جدیدی اقدام کرد. «کانون بانوان ایران» تحت ریاست شمس پهلوی، هدف خود را «بهبود و تغییر تفکر و نظام اخلاقی زنان»، آموزش روش‌های مدرن بچه‌داری و خانه‌داری، کمک به زنان فقیر، مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و امور خیریه» (مرکز مالگیری و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۳۰) قرار داد که به معنای ساخت نوعی جدیدی از زن و تشکل‌های زنانه بود که همچنان از حقوق سیاسی محروم بوده و قوانین انتخاباتی آنها را از انتخاب کردن و شدن محروم کرده بود. به دلیل همین رویکرد گزینشی و اجباری به جنبش زنان است که در نهایت باعث تقابل زن مسلمان غیریت‌انگار پهلوی با گفتمان غرب‌گرای حاکم شده بود. دوران پهلوی دوم در نسبت با تشکل‌های زنان شامل دو دوره است. بخش اول حکومت محمدرضاشاه که هنوز قدرت او تثبیت نشده بود. در این زمان زنان از فرصت نبود یک حکومت استبدادی مطلق نهایت استفاده را برده و در قالب انجمن، جمعیت و یا سازمان دست به فعالیت سیاسی و اجتماعی زدند. سازمان‌هایی همچون «جمعیت زنان» و «شورای زنان ایران» از جمله تشکل‌هایی بودند که برای دستیابی به برابری زنان و مردان و بالا بردن سطح فکری زنان تلاش کردند. در کنار ایندو سازمان، یکی از رادیکال‌ترین تشکل‌ها به نام «تشکیلات زنان» با نشریه بیداری متولد شد که دیدگاه‌های بسیار رادیکالی درباره حقوق زنان منتشر می‌کرد (افخمی، ۱۳۷۶: ۳۹۰). با منحل شدن این سازمان، حزب توده با پیوند خواسته‌های زنان به ارزش‌های جهانی، «تشکیلات دموکراتیک زنان» را با اهدافی همچون دفاع از حقوق سیاسی-اجتماعی زنان و مبارزه با استثمار زنان و دختران در کارخانه‌ها تاسیس کرد. ویژگی اصلی سازمان‌های این دوره ساتقلال از حاکمیت و صراحت در خصوص حقوق زنان بود. تثبیت حکومت محمدرضاشاه، دوره دوم این بخش از تشکل‌های زنان را تشکیل می‌داد که همانند دوره رضاشاه به «دولتی شدن» و گزینشی شدن آنها منجر شد. بدین معنی که تمامی انجمن‌ها و تشکیلات زنان بخصوص آنهایی که مستقل و یا بر پایه احزاب مخالف شاه بودند منحل و مابقی با رویکرد اقتدارگرایانه و حفظ نظارت بر جنبش زنان (پهلوانی و گلستانی، ۱۳۹۵: ۱۰۹) تحت پوشش «شورای عالی جمعیت‌های زنان» زیر نظر اشرف پهلوی درآمدند (مرکز مالگیری و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۳۲). بنابراین جنبش زنان و

تشکل های مربوطه در این دوره از بین نرفت اما با مصادره آنها و جهت دادن در راستای ارزش های مورد نظر پهلوی دوم، عملا از درون تهی شد.

آنچه که وضعیت تشکل های زنان در جمهوری اسلامی ایران را از پهلوی متمایز می کند امکان یابی ظهور گفتمان های متفاوت با تعریف حکومتی در این دوره است. بدین معنی گفتمان اعتراضی که مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان رد جامعه را امری بدیهی و طبیعی می پنداشت در جریان پیروزی انقلاب اسلامی بسیار قدرت یافت. محور این گفتمان این بود که تفاوت های طبیعی میان زن و مرد به معنای برتری نیست و هر دو دارای هویت انسانی هستند که می تواند جایگاه برابری را برای استفاده زنان از همه حقوق اساسی فراهم آورد (فوزی، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۹). در سالهای پس از انقلاب و پس از آن با ارائه تفسیری از تعالیم اسلام توسط رهبر انقلاب از طریق اعطای حق مشارکت و حق رای، جایگاه خود را به عنوان گفتمان حاکم تثبیت کرد. این حقوق به زنان به اسناد بالادستی و برنامه های توسعه نیز راه پیدا کرد. در کنار این گفتمان (فمینیسم اسلامی)، گفتمان سکولار نیز در ایران پس از انقلاب نیز ظهور کرد که با محوری کردن آزادی به عنوان مهمترین مولفه برای زنان، علت عمده فرودستی زنان در جوامع اسلامی را به اصل دین نسبت می دهند. با این اوصاف تحقیق سکولاریسم را پیش شرطی مهم و تعیین کننده برای زنان می دانند. راه احقاق حقوق زنان هم، تنها در تن دادن بی قید و شرط به الگوها و هنجارهای متناسب با فمینیسم غربی است. تشکل هایی همچون هم اندیشی زنان، کمپین یک میلیون امضاء و قانون بی سنگسار نمونه ای از جنبش های اجتماعی زنان هستند (شفیعی سروستانی، ۱۳۷۹: ۶۳). این امر به معنای به رسمیت شناختن تشکل های غیردولتی زنان در ایران است که عملا بعد از کنفرانس پکن (محصول کوشش های فمینیست های غربی در موج سوم) میسر شد. از این زمان با تولید انبوه تشکل های غیردولتی و به رسمیت شناختن آنها در ایران روبرو هستیم. زیرا رد این کنفرانس از نمایندگان تشکل های سیاسی زنان در کشورهای مختلف خواسته شد تا در این کنفرانس شرکت کنند. در این راستا تلاش در جهت شناسایی و تقویت این تشکل ها آغاز شد. بدین منظور برای اولین بار در سال ۱۳۷۳ «دفتر هماهنگی سازمان های غیردولتی زنان ایران» از سوی دولت ایجاد شد و توانست سازمان های زنان را جهت معرفی و شرکت در کنفرانس پکن شناسایی و آماده کند. بنابراین از این زمان تعداد سازمان های غیردولتی نیز افزایش یافت بطوری که در سال ۱۳۸۵ تعداد سازمان های غیردولتی زنان به ۳۱۷۲ تشکل رسید (جلالی نائینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۹۴ در پهلوانی و گلستانی، ۱۳۹۵: ۱۱۸).

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت که تحولات ساختاری در ایران معاصر تأثیرات مختلفی را بر تشکل‌های زنان برجای گذاشت. با در نظر گرفتن اینکه مشارکت زنان در امور مختلف هر کشور همواره از جمله مهمترین پارامترهای ارتقای توسعه محسوب می‌شود نهادمندی فعالیت این بخش از جامعه در قالب تشکل‌ها نمودی از توسعه سیاسی و اجتماعی و شکوفایی جامعه محسوب می‌شود. سابقه فعالیت زنان در قالب تشکل به دوران مشروطه باز می‌گردد. در این زمان مشروطه خواهان تحت تأثیر ورود اندیشه‌های اصلاحی از طرق مختلف به نقش زنان در جوامع غربی پی بردند. در فضای آنارشیک این دوره، جنبش زنان به شکل نیمه سازمان یافته شکل گرفت. به قدرت رسیدن رضاشاه باعث پیشرفت و توسعه خواسته‌های زنان شد و از این زمان تشکل‌های زنان در قالب‌های مختلف بویژه در نوع سیاسی نضج گرفت. میل به نقش آفرینی بویژه سیاسی از سوی زنان باعث در پیش گرفتن سیاست کنترل و نظارتی بر جامعه و احزاب زنانه شد. در این زمان دولت تصمیم گرفت از طریق زنان خودی همچون شمس پهلوی جنبش زنان را مصادره و از شکل‌گیری تشکل‌های غیرحکومتی جلوگیری کند. این سیاست در دوره محمدرضاشاه نیز در پیش گرفته شد و به‌رغم پیوند تشکل‌های زنان با نمونه‌های غربی و تأثیرپذیری از آنها، رویکرد حکومت پهلوی دوم نیز بر نظارت و مهار خواسته‌های زنان استوار بود. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نه تنها پایان سیاست سرکوب در ایران بود بلکه به نوعی شکوفایی جنبش و تشکل‌های زنانه محسوب می‌شد. بدین معنی که در این دوره به جز دهه اول انقلاب که نوعی سیاست رکود بر تشکل‌های زنان حاکم بود در دهه ۸۰ و به بعد تشکل‌های زنان در قالب دولتی و غیردولتی تحت گفتمان‌های مختلف احیاء شد. در این دوره نه تنها تشکل‌های وابسته به حکومت در حوزه زنان نضج و پرورنده شد و به نوعی در ساختار قدرت مشارکت می‌کرد بلکه شاهد شکوفایی تشکل‌های غیردولتی مورد حمایت - یا حداقل بدون سیاستگذاری و کنترل دولتی - نیز بوده است. تشکل‌هایی که نه تنها صدای ارزش‌های حکومت را نمایندگی نمی‌کردند بلکه در پیوند با گفتمان فمینیسم غربی نیز بوده است. بنابراین فضای باز سیاسی که ناشی از اعتقاد انقلاب اسلامی و ارزش‌های رهبران آن بوده است زمینه تبلور تشکل‌های غیرهمسو در حوزه زنان را فراهم کرد.

منابع و مآخذ:

منابع به فارسی:

- استیری، لایلا، تفضلی، حسین و علیرضا سلطانی (۱۳۹۸)، «جایگاه اشتغال زنان در سیاستهای کلان کشور بعد از انقلاب اسلامی»، **فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی**، شماره ۴۶، صفحه ۱۸۱-۱۵۹.
- افخمی، مهناز (۱۳۷۶)، «انقلاب مسالمت آمیز، مروری بر فعالیت ها و دستاوردهای سازمان زنان ایران (۱۳۵۷-۱۳۴۳)»، **ایران نامه**، سال پانزدهم، شماره ۵۹، صفحه ۴۱۲-۳۸۹.
- آبراهامیان، پروین (۱۳۸۴)، **ایران بین دو انقلاب**. ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، چ هشتم، تهران: مرکز.
- آفرضایی، نادیا، محسنی، علی، الهی منش، محمدحسن (۱۳۹۷)، «جایگاه جامعه مدنی و کنشگران غیر دولتی در سیاستگذاری عمومی ایران (مطالعه موردی دولت های هفتم و هشتم)»، **فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی**، دوره ۱۲، شماره ۴۴، صفحه ۱۵۶-۱۳۹.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۸۴)، **روشنفکران ایرانی و غرب**. ترجمه جمشید شیرازی، چاپ چهارم، تهران: فرزانه.
- بشسریه، حسین (۱۳۷۴)، **جامعه شناسی**. تهران: نشر نی.
- پاپدار، پروین (۱۳۷۸)، «**ت شکل های زنان و عصر ملی گرایی در ایران**». ترجمه فرخ قره داغی. در: جنس دوم، تهران: توسعه، جلد ۴. پریزاد، رضا، قدیری، طاهره (۱۳۹۷)، «تاثیر مشارکت زنان در احزاب، به عنوان یکی از مولفه های تاثیرگذار بر توسعه سیاسی»، **نشریه مطالعات راهبردی علوم انسانی و اسلامی**، شماره ۱۸، صفحه ۳۳-۴۲.
- پهلوانی، الهام، گلستانی، محمود (۱۳۹۵)، «بررسی تاثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی زنان کشورهای حوزه خلیج فارس (مطالعه موردی: جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی)»، **فصلنامه مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس**، دوره ۳، شماره ۸، صفحه ۱۳۷-۸۷.
- جلالی نائینی، زیبا (۱۳۷۸)، «دولتی، قبل دولتی، بعدا دولتی؛ سازمان های غیردولتی زنان ایران: از تجربه ای به تجربه ای». در: جنس دوم. تهران: توسعه، جلد ۴.
- حسینی، مجتبی، اکبرزاده، فریدون، عامری گلستانی، حامد و شهابی، روح اله (۱۳۹۹)، بررسی فرایند تحول دولت در ایران معاصر (مطالعه موردی دوره مشروطه و پهلوی اول)، **رهیافت انقلاب اسلامی**، دوره ۱۴، شماره ۵۳، صفحات ۳۲۸-۳۰۹.
- خاکی، حسن ناصر، مرشد زاد، علی، کشاورز شکری، عباس (۱۳۹۸)، «تحلیل زمینه های فمینیسم در جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه جامعه شناسی سیاسی ایران**، سال دوم، شماره چهارم (پیاپی ۷)، صفحات ۷۴-۴۴.
- خدادادی لژرجانی، نادر، زیباکلام، صادق، ساعی، احمد (۱۳۹۸)، «نهادهای فرهنگی و رابطه آنها با توسعه نیافتگی سیاسی در عصر پهلوی اول»، **رهیافت انقلاب اسلامی**، دوره ۱۳، شماره ۴۹، صفحه ۶۴-۴۵.
- دلاپورتا، دوناتلا، دیانی، ماریو (۱۳۹۰)، **مقدمه ای بر جنبش های اجتماعی**. ترجمه: محمدتقی دلفروز، نشر کویر.
- سلامی، غلامرضا و نجم آبادی، افسانه (۱۳۸۴)، **نهضت نسوان شرق**. تهران: پژوهش شیرازه.
- شادلو، عباس (۱۳۸۵)، اطلاعاتی درباره احزاب و جناح های سیاسی ایران امروز، تهران: نشر مولف.
- شرابی، هشام (۱۳۸۵)، **پدرسالاری جدید (نظریه ای درباره تغییرات تحریف شده در جامعه غرب)**. ترجمه احمد موثقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کویر.
- شولی زاده، جواهر ۱۹ خرداد ۱۳۸۷، «جنبش حقوق زنان در ایران. بخش دوم»، **فروغ**، سال ۱۶، شماره ۱۳۴.
- شیخ زاده، حسین، آصفری، محمدحسن (۱۳۹۹)، «ارزیابی مشارکت سیاسی زنان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و عوامل موثر بر آن»، **پژوهشنامه اسلامی زنان و خانواده**، سال هشتم، شماره هجدهم، صفحات ۳۱-۹.
- فتحی، امینو (۱۳۸۳)، «کانون بانوان با رویکردی به ریشه های تاریخی حرکت های زنان در ایران». تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۷)، «زنان و حکومت دینی در ایران: بررسی پیامدهای گفتن انقلاب اسلامی در مورد جایگاه سیاسی-اجتماعی زنان در ایران»، **پژوهشنامه متین**، شماره ۳۹.
- قآنی، زهره، احمدی، حمید، ساعی احمد، زیباکلام، صادق (۱۳۹۹)، «کاهش شکاف جنسیتی در جمهوری اسلامی و تاثیر آن بر جنبش اجتماعی زنان (با تاکید بر دهه های دوم و سوم پس از انقلاب)»، **نشریه رهیافت انقلاب اسلامی**، شماره ۵۰، صفحه ۱۴۶-۱۲۹.
- کولایی، الهه، حافظیان، حسین (۱۳۸۲)، **نقش زنان در توسعه کشور های اسلامی**، تهران: دانشگاه تهران.
- مجموعه مقالات همایش توانمندسازی زنان (۱۳۷۹)، تهران: نشر مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.
- مدیرشانه چی، محسن (۱۳۸۴)، فرهنگ احزاب و جمعیت های سیاسی، تهران: نشر معاصر.
- مرکز سالمیری، احمد، زارعی محمودآبادی، حسن و کرمانیان، رقیه (۱۳۹۸)، «جنبش های اجتماعی توانمندسازی حقوقی زنان در ایران معاصر»، **فصلنامه جامعه شناسی سیاسی ایران**، سال سوم، شماره اول (پیاپی)، صفحه ۱۴۵-۱۱۷.
- مطیع، ناهید (۱۳۸۲)، «گروه های زنان در حرکت توانمندی»، **فصلنامه پژوهش زنان**، دوره ۱، شماره ۶، صفحه ۲۲-۷.
- مقتدایی خوراسگانی، لیلا (۱۳۹۷)، «انقلاب اسلامی ایران و تحول کیفی-کمی زنان از منظر هویت انسانی و عرصه های سیاسی، اجتماعی، علمی و اداری»، **همایش بین المللی بازخوانی آثار علمی و فرهنگی انقلاب اسلامی ایران**، دوره ۱، صفحه ۴۸۰۹-۴۷۹۴.
- میرشکاری، عباس، فراهانی، سیدجواد، مختاری، مرضیه (۱۳۹۴)، «توصیف حقوق شهروندی زنان در قانون اساسی»، **همایش ملی تبیین حقوق شهروندی**، دوره ۱، جهاد دانشگاهی آذربایجان غربی.
- نصیری، سوناز، ذاکریان، مهدی، طاهری، ابوالقاسم (۱۳۹۸)، «رویکرد جمهوری اسلامی ایران به توانمندسازی زنان در حوزه های توسعه

پایدار تحت تاثیر سسازمان‌های بین‌المللی، «ره‌یافت انقلاب اسلامی»، دوره ۱۳، شماره ۴۸، صفحه ۸۶-۷۱.
یزدخواستی، بهجت (۱۳۷۶) زنان و تغییرات اجتماعی، نگرش‌ها و پیش‌ها طی ۱۴ سال انقلاب اسلامی، اصفهان، انتشارات مانی.
منابع انگلیسی:

- Melucci. Alberto (1989), **Nomads of the Present: Social Movements and Individual Needs InContemporary Society**, Hutchinson Radius .
- Touraine, A. (1981). **The Voice and the Eye:An Analysis of Social Movements**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Paidar, Parvin (1995): **Women and The Process in Twentieh Century Iran**. Cambridge Univerity Press.